

لحام الحینی الحاج علی القزازی

۱ من آر و زی که دیده برگزودم  
زمانه در غم غصه بنمودم

۲ تو دایم ای خدا و ای زمانه  
گشتم در روزها آه شبانه  
چرا ز دشت کین تا زیانه  
بروی گفتم ای و دودم

۳ ز بجه تو آیا ختم النبیین  
چرا دیدم زاعده اره کین  
بیا از قبر بر این حالت  
چفا و جور غم گر دیده

۴ بدر جانم آیا ای ساه بطحا  
تو گفتم بضعی می هست زها  
رضا الله یكون فی رضاها  
چرا بعدت ز غصه دل ز بودم

۵ گجاستی که بینی هر چه دیدم  
بستی تو جواپی دل بریدم  
ز این دایر جهان نا امیدم  
ز لطم آن ستمکار حقودم

۶ بیا بابا که نهلوفیم شکسته  
بیا بگر که گشتم زار خسته

۷ بیا بابا آیا در غم فست  
که بینی سینه و روی گزودم

۸ بگویم بهر ای صفت داور  
زمین آن در قوم ستمگر  
شد شش ماه ام صفت ای پیر  
که ز غمهای می او غم فرودم

۹ روان گشتم سویت ای بدر جان  
ولی دارم شکایت ز عدوان  
علی خانه نشین گردید و حیران  
که این غم شعله زار و وجودم

۱۰ وصیت کرده ام با هم خونبار  
به این غم آن زار دل افکار  
خود غم ده در خاک بسیار  
بشب انکس ز آن قوم عنودم

۱۱ شیم ای فواش ز لب اکون  
من در ماتم گشته جگر خون  
حسین از این عزا اشک جگر  
همی گوید که کاشم می بودم

۱۲ در آن روزی که در پی پزدان  
می تو و علی از راه احسان  
دهم اجر فرائی را بدر جان  
که بهرم مویش گو و برودم